

گوشوران زبان و باهم‌آیی^۱

منیژه بهبودی*

چکیده

به‌کارگیری واژه‌های متناسب در کنار هم، یکی از مشکل‌ترین وظایف زبانی زبان‌آموزان دوم/خارجی است. درمقابل، گوشوران بومی، در این باره که کدام واژه‌ها را باید در کنار هم به‌کار برد، دانش گسترده‌ای دارند؛ و آنها می‌توانند واژه‌های مختلف را به‌درستی در کنار هم قرار دهند. این دانش، یکی از توانایی‌های اساسی گوشوران بومی است. درکنارهم‌قرارگرفتن واژه‌ها را «باهم‌آیی» می‌نامند. کاربرد خاص باهم‌آیی‌ها به شکلی همانند گوشوران بومی، مسئله‌ای حساس است؛ اما این وظیفه برای گوشوران غیربومی آسان نیست. بنابراین، در این زمینه باید به آنان آموزش داد؛ با این حال، «به‌طور کلی مشخص نیست که کدام باهم‌آیی‌ها را باید آموزش داد و چگونه». خطاهایی که در استفاده از واژه‌ها رخ می‌دهد، ممکن است به‌دلیل تفاوت‌هایی باشد که بین زبان‌های مبدأ و مقصد وجود دارد. آگاهی از دلایل بروز خطاهای احتمالی به‌هنگام یادگیری باهم‌آیی‌ها، برای زبان‌آموزان بسیار مفید است. در این مقاله سعی شده است باهم‌آیی‌هایی معرفی شود که به‌دلیل تفاوت در دو زبان مبدأ و مقصد احتمال زیادی دارد زبان‌آموزان در به‌کارگیری آنها دچار اشتباه شوند.

کلیدواژه‌ها: باهم‌آیی، گوشور بومی/غیربومی، زبان‌آموز دوم/خارجی، زبان مبدأ، زبان مقصد، آموزش، یادگیری.

۱. مقدمه

امتیاز بزرگ انسان بر جانداران دیگر، گویایی فطری او و توانایی فهم و بیان مقاصد با الفاظ

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران جنوب، manijehbehboudi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۷/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۹/۱۶

است؛ و از این رو است که در تعریف انسان، او را حیوان ناطق گفته‌اند. آنچه از آغاز پیدایش، نوع انسان، اقوام و جوامع مختلف را به یکدیگر پیوند می‌داده و همبسته می‌کرده، نه شرایط اقلیمی و جغرافیایی و نه صنعت و تجارت و نه مهاجرت‌ها و لشکرکشی‌ها، بلکه زبان و انتقال افکار و اغراض و احوال از این طریق بوده است. در طول زمان، هرچه قابلیت و توانایی انسان در این راستا گسترش و تنوع بیشتر یافته، روابط اجتماعی او نیز کامل‌تر، گسترده‌تر و گوناگون‌تر شده است. با پیدایش خط، کتابت و رواج و تکامل آن در میان اقوام مختلف، دامنه این پیوندها نه تنها ابعاد فواصل مکانی بلکه عرصه‌های زمانی گذشته، حال و آینده را نیز دربر گرفته است. نخستین کسی که در غرب ارتباط میان اندیشه، گفتار و نوشتار را به روشنی بیان کرد، ارسطو بود. به گفته ارسطو، گفتار نماد و نمودار تجارب و فعالیت‌های ذهن است و نوشتار نماد و نمودار گفتار؛ به عبارت دیگر، حیات فکری و روحی انسان، در گفتار او ظاهر و متجلی می‌شود و گفتار او برای آنکه در زمان تداوم یابد و باقی بماند و در مکان سیر و سفر کند، باید در نوشته ثبت و ضبط شود.

از سوی دیگر، هرچندکه اندیشیدن و تجربه‌های ذهنی در همه افراد انسانی مشترک است و فطرت گویایی در همه یکسان است، چگونگی اظهار اغراض و بیان افکار و احوال در همه جوامع انسانی یکسان نیست و تابع قراردادهای اقلیمی و بومی خاص خود است و از این رو است که همه مردم جهان زبان واحدی ندارند؛ و طبعاً خط و کتابت نیز در همه جا یکسان نبوده است.

امروزه روابط میان ملت‌ها بیش از پیش توسعه یافته است و افراد هر ملتی برای ارتباط با ملت‌های دیگر به شناختن افکار و طرز زندگی آنها نیاز دارند، بنابراین باید با زبان یکدیگر آشنا باشند.

آموختن زبان خارجی، هر زبانی که باشد، مانند هر کار دیگری باید به روش صحیح و مطلوب صورت گیرد تا نتیجه‌بخش باشد.

سالیان متمادی است که به استفاده از زبان از جنبه‌های گفتاری و نوشتاری توجه می‌شود. امروزه ضمن تأکید و توجه به این امر، جنبه‌های کاربردی (pragmatic) آن نیز در نظر گرفته می‌شود، بدین معنی که زبان‌آموزان باید به جنبه‌های کاربردی زبان یعنی مطالعه چگونگی استفاده صحیح از واژگان و درک صحیح از پیام گوینده توجه کنند.

یکی از مباحث مرتبط با جنبه‌های کاربردی زبان، هم‌نشینی واژگانی (باهم‌آیی) (collocation) است. باهم‌آیی عبارت است از قرار گرفتن واحدهای زبانی در کنار هم؛ به

این معنی که بعضی از واژه‌ها در زبان فقط با واژه‌های خاصی می‌توانند هم‌نشین شوند. برای درک گفتار و نوشتار و نگارش صحیح، باید از باهم‌آیی واژه‌ها آگاه بود؛ و این مسئله بسیار مهمی در یادگیری و به‌کارگیری زبان است.

لی وایس (Leewise, Michael) (۱۹۹۳) معتقد است باهم‌آیی هفتاد درصد مکالمات روزمره (گفتاری و نوشتاری) را دربر می‌گیرد؛ از این رو زبان‌آموزان برای ارتباط و مکالمه صحیح با گویشوران بومی باید آنها را بیاموزند.

به اعتقاد مک‌کارتی (Mccarthy, M.) (۱۹۹۳)، آگاهی از باهم‌آیی‌ها جزء دانش زبانی گویشوران بومی است که بی‌اطلاعی از آن موجب اختلال در یادگیری زبان‌آموزان می‌شود. یکی از ویژگی‌های مهم باهم‌آیی آن است که هرگاه یکی از اجزای آن با واحد زبانی مترادف خود جایگزین شود، به متن و معنای آن لطمه وارد می‌شود و امکان دارد معیار به‌نظر نرسد؛ بنابراین پیشنهاد می‌شود واژه‌هایی که در یک باهم‌آیی قرار می‌گیرند، به‌طور گروهی یاد گرفته شوند نه جداگانه.

بر اساس مطالعات و مشاهدات، در یادگیری و تدریس زبان انگلیسی، آموختن باهم‌آیی‌ها برای زبان‌آموزان چالش‌برانگیز است، همان‌طور که در درس ترجمه، ترجمه و یافتن معادل کلمات ترکیبی و نیز جایگاه دستوری آنها دشوار به‌نظر می‌رسد. علت این است که در مورد باهم‌آیی‌ها، قوانین خاص و مدونی وجود ندارد تا بتوان الگوی قابل قبولی برای آنها ارائه داد؛ برای مثال، واژه‌های great, large, big مترادف‌اند، اما great با deal هم‌نشین می‌شود (a great deal) و (a lot) (زیاد) معنی می‌دهد، هم‌نشینی big با deal (a big deal) معنای دیگری دارد، و قراردادن large به جای آنها (a large deal) در زبان انگلیسی معیار پذیرفته نیست.

به اعتقاد هیل (Hill, J.) (۱۹۹۹)، حتی زبان‌آموزانی که حیطة لغوی و واژگانی قابل قبولی دارند، به‌دلیل داشتن توانش محدود در خصوص باهم‌آیی، در گفتار و نوشتار دچار مشکل می‌شوند؛ بنابراین پیشنهاد می‌شود زبان‌آموزان باهم‌آیی‌ها را از سطوح مقدماتی یاد بگیرند.

۲. باهم‌آیی و مفهوم و اهمیت آن

در فرهنگ آکسفورد آمده است: باهم‌آیی عبارت است از قرارگرفتن واژه‌ها در کنار هم و تشکیل کلمات ترکیبی که گویشوران زبان مادری در مکالمه و نگارش خود از آن استفاده می‌کنند.

یکی از مشکلات عمده زبان‌آموزان، در استفاده از باهم‌آیی‌ها است. مثالی در این باره، ناآگاهی زبان‌آموزان است از به‌کارگیری فعل مناسب همراه با واژه «mess» و اینکه همراه این واژه فعل make به‌کار می‌رود یا فعل do؛ در صورتی که گویشور انگلیسی زبان به راحتی ترکیب صحیح make a mess را به‌کار می‌برد.

در گذشته، فقط ساختارهای دستوری در یادگیری زبان اهمیت داشت و یادگیری واژگان صرفاً به لغاتی محدود می‌شد که به یادگیری این ساختارها کمک می‌کرد. تأکید بر یادگیری واژگان از زمانی آغاز شد که لی و ایس (۱۹۹۴) نظریه خود، رویکرد واژگانی (Lexical Approach)، را ارائه داد.

باهم‌آیی را ابتدا فیرث (Firth, J.R.) (۱۹۵۷) — زبان‌شناس انگلیسی — معرفی کرد. ریشه این اصطلاح از فعل لاتین collocare به معنی «منظم کردن» گرفته شده است.

«باهم‌آیی» اصطلاحی است که جی. آر. فرث در نظریه معنایی خود مطرح کرد. او این پدیده زبانی را اساساً معنابنیاد فرض کرد نه دستوری؛ و آن را برای نامیدن و مشخص کردن ترکیبات، براساس رابطه معنایی — اصطلاحی و بسامد وقوع آنها در زبان به‌کار برد. به نظر او، هم‌نشینی واژگان، یکی از شیوه‌های بیان معنی است (پالمر، ۱۳۷۴: ۱۷۰). فرث، به تشخیص واژه از طریق معنی واژه‌های هم‌نشین اعتقاد داشت و بر آن بود که باهم‌آیی واژه‌ها تنها بخشی از معنی آنها را دربر دارد. به عبارتی، طرفداران نظریه واژگانی معتقدند که معنای یک واژه، مستقل از ساختار دستوری و در ارتباط با کلمات دیگری است که با آن به‌کار می‌رود.

از جمله یافته‌های پالمر (۱۳۷۴: ۱۶۳) این است که واژه‌ها در هم‌نشینی‌های گوناگون، معنای متفاوتی پیدا می‌کنند. مثالی در این زمینه در زبان فارسی، واژه «اثر» است که معنای آن در «اثر انگشت» متفاوت از معنای آن در «اثر ادبی» است. فرث، ملاک تشخیص باهم‌آیی را نه تنها معنای انفرادی هر یک از واژه‌ها بلکه عرف زبانی در هم‌نشینی آنها می‌داند؛ چنان‌که از دو واژه «فاسد» و «گندیده»، با همه مشابهت معنایی، در عرف زبانی فارسی، یکی با شیر (شیر فاسد) و دیگری با تخم‌مرغ (تخم‌مرغ گندیده) هم‌نشین می‌شود. به نظر پالمر، یک واژه با واژه‌هایی هم‌نشین می‌شود که از نظر معنایی به جهت یا جهاتی با آنها مطابقت دارد؛ برای مثال، واژه‌های «رحلت» و «درگذشت» را — که در عین هم‌معنایی، بار عاطفی متفاوتی دارند — نمی‌توان آزادانه در هر بافتی (context) به‌کار برد و در کاربرد آنها با توجه به بافت، محدودیت وجود دارد.

مسئله محدودیت را نخستین بار مک‌ایتناش (Macintosh) مطرح کرد. او محدودیت را با دامنه کاربرد مربوط دانسته و سه گونه برای آن تشخیص داده است: ۱. محدودیتی که به مفهوم واژه‌ها بستگی تام دارد، نظیر عبارت غیرمحمتمل «گاو سبز» (به‌کارگیری صفت «سبز» برای «گاو» منطقی نیست)؛ ۲. محدودیت‌های حاصل از دامنه کاربرد، نظیر عبارت ناهماهنگ «رحلت رئیس‌جمهور هندوستان» (واژه «رحلت» را برای افراد مقدس به‌کار می‌برند)؛ ۳. محدودیتی که صرفاً به هم‌نشینی مربوط است و به معنی یا دامنه کاربرد واژه‌ها ارتباطی ندارد، مانند صفت «سراهی» که فقط برای بچه یا کودک و نوزاد به‌کار می‌رود.

لاینز (Lyons, John) (۱۹۹۷: ۲۶۲-۲۶۱)، با اشاره به یافته‌های پرزیگ (Porzig) (۱۹۹۳) درباره روابط معنایی در ساخت هم‌نشینی، عنوان می‌کند واژه‌ها در حالت انفرادی متفاوت از حالت ترکیبی هستند و توصیف معنایی هر یک از واژه‌های هم‌آیند بدون در نظر گرفتن مجموعه واژه‌های هم‌نشینی امکان‌پذیر نیست؛ برای مثال، در زبان فارسی، معنای فعل «پارس کردن» را در هم‌نشینی با واژه «سگ» به‌راحتی می‌توان بیان کرد. لاینز (۱۹۹۶: ۶۳-۶۰) درباره باهم‌آیی واژه‌ها، دامنه و برد را ملاک اصلی می‌داند و معتقد است که دامنه باهم‌آیی واژه‌ها تنها با معنی آنها تعیین نمی‌شود و واژه‌های مترادف الزاماً نباید دامنه یکسانی داشته باشند. برای نمونه، در زبان فارسی، واژه‌های «بزرگ» و «وسیع» را حتی در معنای مشترک نمی‌توان در بافت‌های مشابه جانشین یکدیگر کرد و در صورت جانشینی، باهم‌آیی آنها ناهنجار خواهد بود، مثلاً در جمله «شما اشتباه بزرگی مرتکب شدید»، نمی‌توان واژه «وسیع» را به جای واژه «بزرگ» قرار داد.

لاینز روابط جانشینی (substitutional) و ترکیبی (combination) را هم در باهم‌آیی واژه‌ها مؤثر می‌داند. روابط جانشینی میان اعضای قابل جانشین از یک مقوله دستوری واحد وجود دارد؛ برای مثال، واژه «متاهل» را می‌توان با عبارت «مرد دارای زن و فرزند» توصیف کرد، که به‌لحاظ دستوری، خوش‌ساخت و هنجار و به‌لحاظ باهم‌آیی پذیرفتنی است، اما هرگاه در این عبارت، به‌جای واژه «مرد» از واژه «زن» استفاده شود (زن دارای مرد و فرزند)، ناهنجاری پدید می‌آید. روابط ترکیبی میان واژه‌هایی از مقوله‌های دستوری متفاوت، امکان‌پذیر است. لاینز پیش‌بینی این روابط را تنها براساس مشخصه معنایی امکان‌پذیر نمی‌داند.

۳. رویکرد معنایی

برخی از زبان‌شناسان سعی کرده‌اند واژه‌های باهم‌آ را از دیدگاه معنایی و مستقل از ساختارهای دستوری آنها بررسی کنند:

کروز (Cruse, D. A.) (۱۹۸۶: ۴۱-۲۴)، در بحث محدودیت واحدهای واژگانی، به مفهوم باهم‌آیی اشاره می‌کند و باهم‌آیی را زنجیره‌ای از واژه‌ها توصیف می‌کند که معمولاً هم‌نشین می‌شوند. به نظر او، این زنجیره‌ها یک سازه معنایی تشکیل می‌دهند. در این زمینه، در زبان فارسی می‌توان «باران‌های موسمی» (برای واژه «باران»، معمولاً صفت «موسمی» را به‌کار می‌برند و این دو واژه در کنار هم یک سازه معنایی تشکیل می‌دهند) یا «گرد و غبار محلی» (صفت «محلی» را معمولاً برای «گرد و غبار» به‌کار می‌برند) را مثال زد. کروز، بافت را در انتقال مفهوم سازه‌های معنایی بسیار مؤثر و معنای انتقال‌یافته را محدود به بافت می‌داند. در زبان فارسی، واژه «سخت» در عبارتهای زیر مصداق این امر است.

او سخت بیمار است. (سخت = به‌شدت)

کاری سخت است (نه آسان).

به اعتقاد کروز، واژه‌های باهم‌آ را با توجه به انسجام معنایی، راحت‌تر از اصطلاحات می‌توان شناسایی کرد.

هالیدی (Halliday, M. A. K.) و حسن (Hasan, Ruqaiya) (۱۹۷۶: ۹۲-۸۴)، در بحث انسجام واژگانی، به دو مقوله اشاره می‌کنند. ۱. تکرار (repetition)، ۲. باهم‌آیی. به اعتقاد آنها، واحدهای واژگانی (lexical unit) در ایجاد انسجام واژگانی، برخلاف انسجام دستوری، قابل پیش‌بینی نیستند.

واحدهای واژگانی، نقش انسجامی ثابتی ندارند؛ و چه بسا در هر ترکیبی (به‌عنوان جزء معنایی) نتوان به‌تنهایی برای آنها انسجامی در نظر گرفت، بلکه نقش انسجامی آنها با مرجعی در متن مشخص می‌شود. هالیدی و حسن، میزان باهم‌آیی واحدهای واژگانی را حاصل دو نوع رابطه می‌دانند: یکی، رابطه آنها با نظام زبانی؛ دیگری، رابطه آنها با متن. در زبان فارسی، بین «طلوع» و «خورشید» رابطه نزدیکی وجود دارد (در نظام زبانی، برای شروع روز، از باهم‌آیی «طلوع خورشید» استفاده می‌کنند). بدین ترتیب، حالتی از مجاورت و نزدیکی در نظام واژگانی هر زبانی موجود است که یکی از نتایج آن، تمایل واژه‌های معین به باهم‌آیی است. واژه‌های «غروب» و «مغرب» هم هرگاه در ساختن هم‌نشین شوند، انسجام می‌آفرینند.

عامل دیگر در «باهم‌آیی» واژه‌ها، بسامد هم‌نشینی آنها است. واژه‌هایی که بیشتر هم‌نشین می‌شوند، تمایل بیشتری برای باهم‌آیی دارند. مثال این مورد در زبان فارسی «هنرهای زیبا» و در زبان انگلیسی «fine arts» است.

۴. رویکرد ساختارهای دستوری (Structural Structure)

در این رویکرد، صرفاً از طریق الگوها و ساختارهای دستوری به واژه‌های باهم‌آ توجه می‌شود. براساس این نگرش، واژه‌ها علی‌رغم آنکه از نظر دستوری و معنایی مستقل‌اند، به‌تنهایی به‌کار نمی‌روند و با یکدیگر ارتباط دارند.

هارتمن (Hartmann, R. R. K.) و جیمز (James, Gregory) (۱۹۹۸: ۲۲)، باهم‌آیی را سازگاری معنایی حاصل از هم‌نشینی (همجواری) دستوری واژه‌ها می‌دانند؛ و باهم‌آیی‌هایی مانند «اسم - صفت» (سلام گرم)، «اسم - فعل» (سیگار کشیدن، راه رفتن)، «فعل - حرف اضافه» (از دست دادن) را رابطه‌ای مثبت می‌شمرند و آن را همبستگی (Solidarity) می‌نامند و باهم‌آیی‌هایی چون «سلام داغ»، و «سیگار خوردن» را منفی می‌دانند و آنها را در مقوله «محدودیت‌های انتخاب» (Selection restriction) قرار می‌دهند. آنان، باهم‌آیی را از نظر قوت و استحکام رابطه، ثابت‌تر از ترکیبات آزاد و ضعیف‌تر از اصطلاحات می‌دانند.

بنسون (Benson, M.) و هادومد (Hadumod) (۱۹۹۶)، ترکیبات و واژه‌های باهم‌آ را به دو گروه قاموسی و دستوری تقسیم کرده‌اند. به اعتقاد آنها، در باهم‌آیی‌های واژگانی، یکی از واژه‌ها پایه (base) و دیگری هم‌آیند (collocator) است؛ برای مثال، در ترکیب موصوف و صفت (اسم و صفت) «هنرهای زیبا»، «هنر» (اسم) پایه و «زیبا» (صفت) هم‌آیند است.

باهم‌آیی‌های دستوری معمولاً از یک اسم و صفت و یا فعل و حرف اضافه تشکیل می‌شوند؛ مثال اسم و صفت در زبان فارسی «جوانمرد» است که در مجموع به‌عنوان صفت به‌کار می‌رود و معنای آن با «مرد جوان» فرق دارد و نمونه فعل با حرف اضافه (به‌شکل پیشوند) «برآمدن» است که معنایی متفاوت از «آمدن» دارد و یا فعل پیشوندی «در رفتن» که معنای آن با «رفتن» فرق دارد و نمونه آن در زبان انگلیسی فعل «turn on» یا «turn off» است که معنای هر دو متفاوت از «turn» است. در باهم‌آیی‌های واژگانی، از اجزای دستوری استفاده نمی‌شود بلکه این کلمات، ترکیبی از گروه اسمی، صفات، افعال و قیود هستند. (باهش [Bahns, J.]، ۱۹۹۳).

هانستون (Hunston, S.) و همکاران (۱۹۹۷) معتقدند که ساختارهای دستوری و معنایی یک کلمه با یکدیگر درارتباطاند و معنای یک کلمه در صورت همراهی با کلمه دیگر تغییر می‌کند. مثال این مورد در زبان فارسی، واژه «روشن» است که در هر یک از جملات زیر معنای متفاوتی دارد:

چراغ را روشن کن! (کاربرد فعلی)

هوا روشن شد. (کاربرد صفتی)

مسئله برایم روشن است. (= مشخص)

آدم روشنی است. (= روشنفکر)

لباس آبی روشن (= کم‌رنگ)

بزن، روشن شی! (= سرحال، شنگول) (صفوی، ۱۳۷۹: ۱۱۳)

باطنی نیز مفهوم باهم‌آیی را براساس نظریه «مقوله و میزان» هالیدی معرفی کرد: «سازگاری مقولات دستوری با یکدیگر بر روی زنجیره گفتار» (باطنی، ۱۳۴۸: ۵۷) را هم‌نشینی می‌گویند. برطبق نظر ایشان، فقط شماری از مقولات دستوری می‌توانند در زنجیره گفتار ظاهر شوند، که به آنها «گروه مثبت» گفته می‌شود؛ و به آنها که نمی‌توانند در زنجیره گفتار ظاهر شوند، «گروه منفی» می‌گویند. هم‌نشینی واژه‌ها به محور زنجیری و گروه‌های مثبت و منفی به محور انتخابی مربوط است. انتخاب از گروه مثبت در هر نقطه از زنجیره گفتار «هم‌نشینی مثبت» پدید می‌آورد و طرح واژگانی را به‌هنگار می‌سازد، و در غیر این صورت ناهنجاری رخ می‌دهد؛ برای مثال، هم‌نشینی «جیغ بلندی کشید» مثبت و به‌هنگار ولی هم‌نشینی «جیغ غلیظی کشید» ناهنجار است.

نوروزی خیابانی (Nowruzi Khiabani, Mehdi) (۱۳۷۸: ۲) برآن است که یکی از مؤلفه‌های دانش واژگانی، آگاهی از رابطه هر واژه با واژه‌های دیگر است؛ به عبارت دیگر، آگاهی از اینکه آیا یک واژه معین امکان ترکیب‌پذیری دارد، و اگر دارد، با چه واحدهای زبانی هم‌نشینی می‌شود و باهم‌آیی به‌وجود می‌آورد. از این نظر، بخش مهمی از یادگیری واژگان در سطوح متوسط و نیز پیشرفته یادگیری و آموزش زبان را باید به یادگیری و آموزش باهم‌آیی‌ها اختصاص داد.

سینکلر (Sinclair, J.) (۱۹۹۱) واژه‌های باهم‌آ را به دو گروه طبقه‌بندی کرده است:

گروه اول، واژه‌هایی که با کلماتی که در زبان کاربرد بیشتری دارند، هم‌نشینی می‌شوند؛ مانند واژه «back» در زبان انگلیسی که با حروف اضافه «down, from, into, on» و «out

هم‌نشین می‌شود. واژه‌های این گروه، مقوله‌های دستوری نظیر حروف اضافه، قیود، حروف ربط و ضمائر را که در ترکیب با واژه‌های دیگر به‌کار می‌روند، شامل می‌شود. گروه دوم، واژه‌های پرکاربرد را دربر می‌گیرد که با واژه‌هایی که در زبان کمتر به‌کار می‌روند، هم‌نشین می‌شوند؛ مانند کلماتی که جایگاه دستوری اسم و فعل دارند، مثل «مرد خوب»، «مرد دانشمند»، «مرد باتجربه» در زبان فارسی.

۵. انواع باهم‌آیی

برخی، باهم‌آیی را به دو گونه تقسیم کرده‌اند: ۱. باهم‌آیی ثابت، ۲. باهم‌آیی متغیر. در باهم‌آیی ثابت، واژه‌های حاضر در ترکیب تغییر نمی‌کنند. اصطلاحات عموماً از این گروه هستند. برای مثال، اصطلاح «kick the bucket» در زبان انگلیسی به معنای «مردن» که در کاربرد آن با این مفهوم، هیچ‌یک از واژه‌های آن را نمی‌توان تغییر داد؛ یا واژه «بلوند» در زبان فارسی که تنها با واژه «مو» به‌کار می‌رود و واژه «مو» را در ترکیب «موبلوند» نمی‌توان تغییر داد.

باهم‌آیی متغیر، بیشتر جنبه ساختاری دارد و مفهوم خاصی را دربر نمی‌گیرد؛ مانند صفت «خوب» در زبان فارسی که می‌توان آن را با موصوف‌های مختلف به‌کار برد: «مرد خوب»، «دختر خوب»، «کتاب خوب»، «غذای خوب»، ...

در این الگو، علی‌رغم امکان قراردادن واژه‌های دیگر، محدودیتی در انتخاب واژه وجود دارد و در یک رشته باهم‌آیی معین نمی‌توان از هر واژه‌ای استفاده کرد؛ برای نمونه، صفت «کهنه» در زبان فارسی در باهم‌آیی‌های «کتاب کهنه»، «پارچه کهنه»، و «فرش کهنه» پذیرفته است، اما در ترکیب‌های «اسب کهنه» یا «آب کهنه» پذیرفته نیست.

در باهم‌آیی متغیر، علاوه بر جنبه ساختاری، مفهوم آن نیز مهم است. در این نوع باهم‌آیی، هرکدام از اجزا را می‌توان تغییر داد و در این صورت معناهای متفاوتی گرفت؛ برای مثال، در باهم‌آیی «مبل فروشی» می‌توان به‌جای «مبل» یا «فروشی» واحدهای زبانی دیگری قرار داد، مثل «مبل‌سازی» یا «اغذیه فروشی» که مفهوم و معنای دیگری دارند.

تشخیص ثابت یا متغیر بودن باهم‌آیی از این جهت مهم است که از طریق آن می‌توان پی برد آیا در یک سازه معین، امکان جانشینی بعضی از واژه‌ها وجود دارد تا بتوان سازه‌های دیگری نیز ساخت.

مطلب مهم دیگر، ارتباط واژه‌های باهم‌آ با بافت به‌کاررفته در آن است. بعضی از ساختارها و عبارات (به‌خصوص سازه‌های طولانی) را در هر بافت و موقعیتی نمی‌توان به‌کار برد؛ برای مثال، کاربرد «what's up» در مکالمات رسمی (به‌ویژه با افرادی که مقام بالاتری دارند) صحیح نیست.

۶. لزوم یادگیری باهم‌آیی

مغز انسان به‌هنگام یادگیری زبان، واژه‌ها را به‌صورت گروهی (در ترکیب با واژه‌های دیگر) ذخیره می‌کند؛ بنابراین، برای یادگیری و به‌خاطر سپردن واژه‌ها، بهتر است آنها را به‌صورت گروهی به ذهن سپرد. با این روش، کارآیی در زبان گفتاری و نوشتاری افزایش می‌یابد. گویشوران زبان مادری به‌طور ناخودآگاه و طبیعی از چگونگی به‌کارگیری واژه‌ها با یکدیگر آگاهی دارند؛ و این آگاهی سبب می‌شود مطالب را به‌راحتی درک کنند یا منظور افرادی را که زبان مادری آنها متفاوت است و یا به‌هنگام مکالمه، واژه‌ها را درست تلفظ نمی‌کنند، متوجه شوند.

هم از این رو، در تدریس زبان انگلیسی به‌ویژه برای اهداف خاص (English for Specific Purpose) بر آموزش و یادگیری باهم‌آیی بسیار تأکید شده است؛ چراکه تصور می‌شود هرچه دامنه اطلاعات واژگانی زبان‌آموز وسیع‌تر باشد، درک او از مطالب گفتاری و نوشتاری بهتر خواهد بود.

مایکل لی‌وایس (۱۹۹۳) معتقد است تدریس زبان بر دو مقوله استوار است: ۱. ساختار، ۲. واژگان. او واژگان را به چهار گروه طبقه‌بندی کرده است:

گروه اول: واژگانی ضروری که زبان‌آموز باید آنها را به‌خاطر بسپرد.

گروه دوم: واژگان باهم‌آ، به این معنی که زبان‌آموز باید از چگونگی کاربرد واژه‌ها با یکدیگر آگاهی داشته باشد. زبان‌آموزان برای پیشرفت و یادگیری بهتر باید همانند گویشوران زبان مادری — که به‌طور ناخودآگاه این گروه از واژه‌ها را تشخیص می‌دهند — بر این واژه‌ها مسلط باشند و آنها را شناسایی کنند. گاهی، دلیل اشتباه زبان‌آموزان درخصوص این نوع واژه‌ها، درست‌ترجمه‌نکردن آنها از زبان بیگانه به زبان مادری یا برعکس است؛ از این رو، وظیفهٔ مدرسان این است که کاربرد صحیح این گروه از واژه‌ها را به زبان‌آموزان یاد بدهند و در این زمینه در آنها مهارت ایجاد کنند.

به اعتقاد لی وایس، سومین گروه واژگان را واژه‌های باهم‌آی ثابت و چهارمین گروه را واژه‌های باهم‌آی متغیر تشکیل می‌دهد. (لی وایس، ۱۹۹۷).

۷. نتیجه‌گیری

یکی از موارد ضروری در یادگیری زبان، گسترش دامنه واژگانی زبان‌آموز است؛ از این رو، مدرسان زبان باید این امکان را برای آنان فراهم آورند تا آنان بتوانند دامنه اطلاعات واژگانی خود را وسیع‌تر کنند. روش صحیح در این مورد آن است که زبان‌آموزان واژگان را به صورت گروهی یا در ترکیب با واژه‌های دیگر فراگیرند و به ذهن بسپارند.

در دوره‌های آموزشی خاص تدریس زبان انگلیسی برای اهداف ویژه، ابتدا باید زمانی را به تدریس واژه‌های جدید یا ناشناخته اختصاص داد و در مرحله بعد به زبان‌آموز کمک کرد که «واژه‌های باهم‌آی» را تشخیص دهد. این مرحله، با معرفی و به‌کارگیری متن‌های معتبر (authentic) انجام می‌گیرد؛ برای مثال، سازه‌های زیر، باهم‌آیی‌هایی هستند که زبان‌آموزان در متن‌ها تشخیص داده و آموخته‌اند:

... was killed by assassins / was seriously wounded by ...

... died of wounds in hospital in the car

...to earn a good / bad reputation

A crime has been committed

شایان ذکر است که آگاهی زبان‌آموزان از طبقه‌بندی «واژه‌های باهم‌آی» به تنهایی کافی نیست، بلکه مهم‌تر از آن، توانایی آنها در تشخیص این نوع واژه‌ها است؛ بنابراین، از فعالیت‌های عمده مدرسان در این زمینه باید کمک به زبان‌آموزان در شناسایی و چگونگی کاربرد واژه‌ها با یکدیگر در متون و مطالب معتبر باشد. حفظ و یادگیری صرف واژگان ثمری ندارد؛ بلکه یادگیری آنگاه کامل است که در متون معتبر و در کنار واژه‌های دیگر به‌کار رفته باشد، چراکه از این طریق، واژه‌ها بهتر در ذهن جای می‌گیرد (دانش زبانی، متفاوت از کاربرد آن است).

پیش‌نهاد

یکی از وظایف مهم مدرس زبان، آموزش به‌کارگیری صحیح باهم‌آیی واژه‌ها در جمله به زبان‌آموز است. یادگیری و گسترش دامنه واژگان در چند مرحله انجام می‌گیرد:

۱. درک مطالب متون معتبر،

۲. تمرین،

۳. تکرار،

۴. یادگیری قطعی.

براساس تجربه‌های پیشین، یکی از روش‌های تسلط در درک مطلب، تمرینی است که در طی آن، زبان‌آموز باید از بین واژه‌های داده‌شده، واژه‌های مناسب را برای پرکردن جاهای خالی متن انتخاب کند. با این روش، زبان‌آموز تشویق می‌شود به محیط زبانی و جایگاه دستوری و واژه‌های دیگری که می‌توان آنها را به‌همراه این واژه خاص در متن موردنظر به‌کار برد، دقت و توجه کند. علاوه بر این تمرین، تمرین‌های شفاهی و گفتاری نیز توصیه می‌شود.

در یادگیری واژگان، مرحله تکرار و یادگیری قطعی، اهمیت خاصی دارد؛ زیرا مطالب فراگرفته‌شده به‌سرعت فراموش می‌شوند و این فراموشی طبق مطالعات انجام‌شده پس از ۲۴ ساعت صورت می‌گیرد؛ بنابراین، مرحله‌های تکرار و یادگیری قطعی باید پس از یک وقفه زمانی انجام گیرد. زبان‌آموزان برای تمرین و توسعه مهارت‌های زبان می‌توانند از روش‌های دیگر گفتاری و نوشتاری استفاده کنند.

به عقیده کودی (Coady, J.) و هاکین (Huckin) (۱۹۷۷)، برای یادگیری و درک مطلب صحیح، به یادگیری حداقل ۵۰۰۰ واژه نیاز است؛ از این رو در کلاس‌های آموزش زبان باید اولویت را به تدریس واژگان داد. یکی از روش‌های کاربردی در تمرین واژگان، معرفی واژگان مهم و یا کلیدی متن در ابتدای درس است (که متأسفانه در سال‌های اخیر به فراموشی سپرده شده است). روش پیشنهادی دیگر در یادگیری واژگان آن است که فراگیر بتواند از زبان مادری خود کمک بگیرد و معادلی صحیح برای عبارات و اصطلاحات بیابد و آن را یاد بگیرد (جاریولوین [Jariuleviene, Kavallauskiene], ۲۰۰۰)؛ مثال:

everywhere else

هر جای دیگر

how much

چقدر، چه مقدار

here you are

بفرمایید

I'd like to... می‌خواهم که ...، مایلیم که ...

به‌عنوان پیشنهاد پایانی، بار دیگر تأکید می‌شود که به‌هنگام یادگیری زبان انگلیسی (برای اهداف ویژه)، واژه به‌صورت گروهی (در ترکیب با واژه‌های دیگر) و در داخل متن یاد گرفته شود؛ چراکه بهتر در ذهن جای می‌گیرد و توانش زبانی و طرز استفاده صحیح از واژه‌ها افزایش می‌یابد.

پی‌نوشت

۱. برگرفته از طرح پژوهشی با عنوان «نکات کلیدی در ترجمه، با نظر به برخی تفاوت‌های عمدتاً مشکل‌زای نحوی و معنایی و فرهنگی (در فارسی و انگلیسی)»، منیژه بهبودی و سیدجلیل شاهری لنگرودی، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران جنوب، ۱۳۹۳.

کتاب‌نامه

باطنی، محمدرضا (۱۳۴۸). *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی*، چاپ نهم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
پالمر فرانک (۱۳۷۴). *نگاهی تازه به معنی‌شناسی*، ترجمه کوروش صفوی، تهران: نشر مرکز.
صفوی، کورش. ۱۳۷۹. *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.

- Bahns, J.(1993). "Lexical Collocations: A Contrastive View", *ELT Journal* 47(1), 56-63.
Benson, M. & Hadumod(1996). *Routledge Dictionary of Language and Linguistics*, translated and edited by Gregory Trauth and Kerstin Kazzizi, London: Routledge.
Coady, J. & Huckin(1997). *Teaching Second Language Vocabulary Acquisition*. CUP.
Cruse, D. A.(1986). *Lexical Semantics*, reprinted: 1991, Cambridge: Cambridge University Press.
Firth, J. R.(1957). "A Synopsis of Linguistic Theory.1930 – 1955 [In:] *Studies in linguistic Analysis*", *Papers in Linguistics, 1934-1951*, Oxford: Oup 1957.
Halliday, M. A. K. & Hasan, Ruqaiya (1976). *Cohesion in English*, London: Longman.
Hartmann, R. R. K. & James, Gregory (1998). *Dictionary of Lexicography*, London: Routledge.
Hill, J.(1999). *Collocational Competence: New Perspectives on Vocabulary Teaching Collocation*, edited by M. Lewis, Hove LTP.

- Hunston, S.; Francis, G.; Manning, E.(July 1997). "Grammar and Vocabulary: Showing the Connection", *ELT Journal* 51(3).
- Jariuleviene, Kavallauskiene(Oct. 2000). "To Translate or Not to Translate in Teaching ESP?", *A Journal for English*.
- Leewise, M. (1993). *The Lexical Approach*, London: Language Teaching Publications.
- Lewis, M. (1994). *The Lexical Approach, The State of ELT and A Way Forward* Language Teaching Publications.
- Lewis, Michael.(1997). *Implementing the Lexical Approach*.
- Lyons, John(1996-1997). *Linguistics Semantics: An Introduction*, vols. 1-2, Cambridge: Cambridge University Press.
- Mccarthy, M. (1993). *Vocabulary*, Oxford: Oxford University Press.
- Nowruzi Khiabani, Mehdi (1378). "Sources of Collocational Clashes", *Language and Literature*, year two, no. 7/8/1-11.
- Sinclair, J. 1991. *Corpus Concordance Collocation*. Oxford: Oup.

Archive of SID